



15 اگست 2015

داکتر سید عبدالله کاظم

## نظر اندازی در لابلای واقعیت های تاریخی مطالبی از کتاب خاطرات دگر جنرال عبدالرزاق خان

(قسمت دوم)

محمد داؤد خان و انکشاف قوای هوایی و مدافعه هوایی کشور:

اکنون برمیگردم به کتاب خاطرات مرحوم دگر جنرال عبدالرزاق خان که در فصل دوم باز هم مطالب مهم تاریخی را بیان میدارد و در ارتباط با وضع قوای هوایی آنوقت کشور می نویسد: «به سال 1931 به حیث پیلوت به رتبهٔ توپلیمتری در حالی شامل قوای هوایی شدم که قوای هوایی با آمدن پرسونل تازه و فارغ تحصیل از فرانسه و ایتالیا به مشکل مواجه بود، زیرا تشکیل قوا صرف چهار طیاره داشت که این طیارات هم مودل سابق به اسم "لیبرتی" ساخت روسیه بود که هم از ساختمان برآمده بود و هم سامان برای احتیاج طیارات دستیاب نمی شد. از طرف دیگر روغنیات مصارف این طیارات از روسیه گرفته می شد، ولی بنزین و دیگر روغنیات بالای شتر حمل و نقل شده بکابل رسانیده می شد، تا که بکابل میرسید، در عرض راه کافی بنزین ضایعات میداد. قراردادی های بنزین نیز به مشکل مواجه بودند، چرا که فردا از بیست هزار گیلن که باید تسلیم میکردند، فقط شانزده هزار گیلن باقی مانده می بود. از طرف دیگر وزارت دفاع هم به قوای هوایی آنقدر توجه نداشت زیرا که هم طیاره قیمت داشت و هم محافظت از پیلوت ها به صورت استاندارد که قوای هوایی توصیه میکرد، گران تمام می شد... قسمت اعظم پیلوتها محروم پرواز بودند. محمد احسان خان قواندان هوایی ازینکه پیلوتها پرواز نمی توانستند، زجر میدید تا که بالاخره جریان قوای هوایی را مفصلاً به شاه [ اعلیحضرت محمد ظاهر شاه] عرض کرد و شاه را قناعت داد تا امر انفکاک قوای هوایی را از وزارت دفاع [حربیه آنوقت] بدهد... که در اثر آن قوای هوایی رسماً تحت امر قوماندان هوایی درآمد... و طی چند جلسه در ارگ زیر نظر شاه به احسان خان وظیفه داده شد به لندن برود و چند دانه [بال] طیاره انگلیسی بخرد و بعد به ایتالیا برود و چند طیاره ایتالیایی خریداری کند... بدین حساب تشکیل قوای هوایی بزرگ شد و بجای یک کندک به سه کندک زیاد شد که دو کندک آن طیارات اوکراینی و دیگر آن ایتالیایی بود و هکذا یک تولی به اسم تولی تعلیمی که مربوط مکتب هوایی بود، نیز تشکیل شد... اما باز هم متأسفانه بودجه لازم برایش نمیدادند و به معیاری که ایجاب میکرد، پیلوتها پرواز نمیتوانستند.» (صفحه 37 کتاب)

در خاطرات دگر جنرال عبدالرزاق خان بخصوص در فصل دوم آن تاریخچه مختصر تشکیل و انکشاف قوای هوایی و مدافعه هوایی که بعداً به آن تشکیل اضافه گردید، بازتاب یافته و محتویات آن برای محققان تاریخ نظامی کشوریک مأخذ خوب پنداشته میشود. او در مورد اولین دیدار و وظیفوی خود با محمد داؤد خان که آنوقت به حیث قوماندان قوای مرکز ایفای وظیفه میکرد و حینیکه جنگ در "کنرها" آغاز گردیده بود، می نویسد: «دفعه اول ما و سردار محمد داؤد خان با قوماندان مغریضه به سر میز نان ملاقی شدیم. سردار مذکور اولین کلمه که با ما گفت، عبارت ازین بود: "اگر به یک هوا باز ما بگویند که کوه را بمبار دمان کند، کوه را خطا میکنند!"، رفقای ما چیزی نگفتند، حتی شاه محمود [محمد] خان پیلوت هم خاموشی اختیار کرد. خود را بیحوصله یافتیم و گفتیم: سردار صاحب اجازه دهید که من هم یک عرض کنم.

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آن لاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پادونه: دلېکنې دلېکنيزې بڼې پاروالي دلېکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په ځير و لولۍ

گفت بفرمائید، گفتیم که: هواپازی شما بنام است، شما هواپاز را آن مشقی که لازم است، نداده اید؛ نه ساعت پرواز دارند، نه پرواز حربی و نه هم وسایط تعلیمی برای پرواز حربی دارند. شما برای معلومات خود از سفرای افغانستان در ممالک خارج پرسیان کنید که پیلوتها را در دیگر دنیا به چه استاندارد می‌رسانند؟ چسان ساعت های پرواز برای شان می دهند و وظایف حربی را اجرا میکنند؟ مگر برای ما از یکطرف بودجه نیست و نه آن قسم پروازهای حربی اجرا میکنیم و نه هم وسایط پرواز است که آنرا عملی کنیم، شما از پیلوتهای تان چه توقع داشته می‌توانید؟ مثالش خود من هستم که مشق بمباردمان عمودی را در کتواز آموختم که در آنجا به من وظیفه دادند. جریان را گفتیم بمب اولی را انداختم از هدف دور افتید، بمب دومی دیوار قلعه را گرفت، سومی و چهارمی در نفس قلعه خورد و بعد از آن با استفاده ازین تجربه میتوانستیم که یک غزدی را بمباردمان کنیم.» (صفحه 47 کتاب)

او می نویسد: «روزی داؤد خان را ناراحت دیدم، علت آنرا جویا شدم، گفت: " کندکی که به کمر خاص است ، توسط مومند آزاد محاصره شده، کندک با آینه برقی تلگراف میدهد که برای ما مهمات روان کنید و گرنه تسلیم می شویم، توجه کرده میتوانی؟" من عرض کردم که: "اگر همین موضوع باشد، چیزی قیمت ندارد." گفتند: "چه میخواهی"، گفتم: " دو خیاط، یکصد دانه بوری، چند سیرکاه شالی، یک دوتوپ تکه صحن کوره و پنجاه هزار کارتوس". همه وسائل آماده شد. پنج خریطه بزرگ دوخته شد و آنرا پر از گاه شالی کردیم و در میان آن جعبه های کارتوس را گذاشتیم و بسته ها را با طیاره به محل کندک در سمتی که مورد تهاجم نبود، انتقال دادیم و به قوماندان کندک یک یادداشت نوشتیم که بسته اول را پرتاب میکنیم، فوری آنرا باز کن اگر محتویات سالم بود، در روی زمین دو خط موازی بکش و اگر ناسالم بود خط چلیپا. خوشبختانه آنها بعد از اخذ بسته اول علامه موازی را ترسیم کردند و با این وسیله همه بسته ها را با پنجاه هزار کارتوس پرتاب کردیم و طیاره برگشت و کندک به مقاومت ادامه داد. او می نویسد: «مهارت هوایی ما درین بود که نه وسایط مخابره در زمین بود و نه در خود طیارات و نه هم پراشوت بود که مهمات را پائین کنیم.» [در اینجا باید به عمق معنی این ضرب المثل اعتراف کرد که "احتیاج، مادر ایجاد است."] بعداً داؤد خان این قصه را در یک محفل در حضور یکی از بزرگان یاد آور شد و با اشاره به پیاله چای خود و روی به من گفت که: «اگر بگویم که این پیاله را بمبارد کنید، آنرا بمبارد کرده میتواند»، در جواب گفتم: «جای بسیار شکر است که گپ از کوه به پیاله کشیده است!» (شرح مزید در صفحه 48 تا 52 کتاب)

عبدالرزاق خان می نویسد که: در نتیجه همین جدیت یک روزی سردار اسدالله خان معاون وزارت حربیه به قوای هوایی تشریف آورد و گفت: «هاشم خان [پیلوت و رئیس ارکان هوایی] شما سر از امروز به وزارت دفاع مراجعه کنید به شعبه بیژن شما به وظیفه دیگری در نظر هستی و بمن فرمودند که سر از امروز تو کرسی ریاست ارکان و کفالت قوای هوایی را بدوش بگیر.» همان بود که در رتبه جگرنی در 1943 به این وظیفه مؤظف گردیدم. (صفحه 53 کتاب)

داؤد خان دوبار در کابینه شاه محمود خان به حیث وزیر دفاع اجرای وظیفه کرد و عبدالرزاق خان ضمن یادآوری از فعالیت های خود در این دوره می نویسد که: «ترفیعات یک تعداد صاحب منصبان قوای هوایی چندین سال معطل بود... در اثر فشار من چهل الی چهل و پنج نفر که در رتبه های تولى مشرى و کندک مشرى بودند، ترفیع کردند، همچنان صاحب منصبان هوایی که مستحق لباس بودند و وزارت دفاع برای شان لباس نمیداد، لباس گرفتند و نیز امتیاز غلگی و نفری افراد [نفر خدمت] ؛ بدین ترتیب از وزیر دفاع [داؤد خان] امر تمام امتیازات که برای صاحب منصبان زمینی بود، برای قوای هوایی گرفته شد.»

او در ادامه می نویسد: «سردار داؤد خان اقدام کرد که یک تعداد طیارات برای قوای هوایی خریداری شود... و بمن امر کرد به لندن بروم و طیارات را بخرم و گفت که صدراعظم شاه محمود خان در همین وقت به لندن می آید، راجع به خریداری طیارات از او هدایت بگیرید... در آنوقت آقایون عبدالرحمن پژواک و نوراحمد اعتمادی که شارژدافیر سفارت در لندن بود، [بر قرارداد خرید طیارات] باهم غور کردیم ....؛ پس از آن به شاه محمود خان [موضوع] را گفتیم

د پانو شمیره: له 2 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي ښي پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ

و با تعدیل چند ماده قرارداد راجع به قیمت کمپنی، این طیارات را خریداری کردیم... و به کابل برگشتم.» (شرح مزید در صفحه 68 تا 72 کتاب)

او می افزاید: «چندی بعد محمد داؤد خان مرا نزد خود خواست و فرمود که امریکا از ما خواهش کرده که یک صاحب منصب برای تحصیل ارکان حربی هوایی به امریکا بفرستیم. من در نظر دارم خودت را روان کنم... اخیر سال 1950 بود که من به مرام ارکان حربی به امریکا آمدم و بعد از ختم تحصیل و دیدن بعضی محلات هوایی آنجا، به وطن برگشتم.»

عبدالرزاق خان درباره عزل شاه محمود خان از صدارت می نگارد: «من بعضاً میرفتم به جای شاه محمود خان صدراعظم بیلبارد میکردیم. درین شب هم من به مرام بیلبارد به آنجا رفته بودم. درحالیکه بیلبارد می کردیم، از رادیو کابل خبر پخش شد که شاه محمود خان نظر به خلاء مزاجش از صدارت استعفی کرده که ما و خود شاه محمود خان همه تعجب کردیم. شاه محمود خان طرف ما دید و گفت که این یک سوء تفاهم است. من نی استعفی کردم و نی صحت من خراب است. حتماً یک سوء تفاهم است. من میروم از داخل دفتر خود گپ میزنم. او رفت به دفتر خود و ما رفتیم به طرف خانه.» (صفحه 66 و 67 کتاب)

بهرحال بعد از شاه محمود خان مقام صدارت به محمد داؤد خان رسید. عبدالرزاق خان با شناخت نزدیک با داؤد خان، خصوصیات شخصی او را چنین بیان میکند: «اگرچه او طبع درشت و اعصاب ناآرام داشت، اما پشتکار و آرزوی اعتلای افغانستان را همیشه به سر می پروراندید.... پیشانی اش همیشه ترش بود و زمانیکه یک نا آرامی به مملکت پیش می شد، وی را به چهره دیگر می دیدیم. روزی بیاد دارم که به دفتر کارشان رفتم و ورقه عرض پیش کردم، همگی را امر اجرا داد. بسیار خوش به نظر میرسید. جرئت کردم و برایش گفتم: سردار صاحب پیشانی شما همیشه ترش است. هرزبردستی که می آید، نمیتواند همان مطلب خود را طوریکه شاید و باید به شما بگوید، گفته نمیتواند. من که می بینم بجای اینکه کار خوب شود، کار خراب میشود. چه میشود که در وقت کار وقتی همکاری نزد شما می آید، پیشنهاد شانرا به پیشانی باز بشنوید. اگر طرف قبول بود خوب و اگر نبود، هدایت بدهید که اصلاح شود؛ او [داؤد خان] طرف من دید و خوشش نیامد و گفت که: "لالگی مرا نکن. تو مردم افغانستان را نمی شناسی، من خوب می شناسم. اگر من با آنها با پیشانی باز و لب خند گپ بزنم، صباح سر شانه ها من سوار می شوند."؛ این را که شنیدم گفتم: خوب من این پالیسی شما را خیر نداشتیم، اما چیزی که در علم من میرسید، عرض کردم، باقی اش را خودتان می فهمید و بس.» (صفحه 72 و 73 کتاب)

در این ارتباط باید خاطر نشان ساخت که بسیاری کسانیکه محمد داؤد خان را شخص "دیکتاتور" می نامند، فقط اتکای شان به همین خصوصیت اوست، اما آنها فراموش میکنند که این رویه شامل شیوه کاری او برای ایجاد نظم و نسق و تطبیق و رعایت قانون بود و "هیبتی" که باید یک آمر در راس امور داشته باشد. از خود باید پرسید که چرا وقتی موترپولیس ترافیک را می بینیم، فوری متوجه کاستن سرعت خود میگردیم؟ برای اینکه افسران پولیس بسیار جدی و با هیبت عمل میکنند، اگر آنها با ملایمت و گذشت باشند، در نتیجه راننده ها حتی در همین کشورهای پیشرفته خود را به رعایت قانون چندان مکلف نمیدانند، چه رسد به کشوری که قانون بذات خود مطرح نیست، بلکه زهر چشم آمر مافوق است که همه را وادار به تطبیق قانون می سازد. مثالیکه شخصاً شاهد آن بودم، یک نمونه خوب این موضوع پنداشته میشود به این شرح که: در سالهای دهه قانون اساسی یک تعداد شخصیت های عالی مقام دولت از چند بانک قرضه گرفته بودند، ولی با وجود تلاش بانکها نه تنها ایشان اصل قرضه را نمی پرداختند، بلکه از پرداخت تکتانه یا ربح بانکی معمول طفره می رفتند و کسی هم به شکایت بانکها گوش نمیداد. سه چهار هفته از اعلام جمهوریت داؤد خان نگذشته بود که در رادیو اعلان شد: کسانیکه از بانکها مقروض اند، تا دو هفته اگر قروض خود را نپردازند، با ایشان طبق قانون رفتار میگردد. من خود شاهد چند شخصیت عالی مقام بودم که با چه سرعت از هر مجرائی که ممکن

د پانو شمیره: له 3 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي ښي پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولۍ

بود، پول تدارک کردند و به تصفیه معاملات بانکی خود پرداختند. دلیل آن واضح بود، طوریکه یکی از دوستان گفت:  
«از داود خان باید احتیاط کرد!»

حینیکه شاه محمود خان به صدارت مقرر شد و متعاقب آن نیم قاره هند به دستور انگلیس ها به دوحصه هند و پاکستان تقسیم گردید، حکومت شاه محمود خان طالب حقوق پشتون ها شد و این موضوع منجر به منازعه بین پاکستان و افغانستان گردید. وقتی محمد داود خان صدراعظم شد، موضوع پشتونستان و حق تعیین سرنوشت پشتونها و بلوچ ها را جدی تر مطرح کرد. اینکه این موضوع یک هدف بود و یا وسیله، سؤالیست که جواب آن در این مختصر نمی گنجد. دگر جنرال عبدالرزاق در این زمینه می نویسد: «با ایجاد پاکستان به ادعای پشتون ها وقعی گذاشته نشد و مناسبات بین افغانستان و پاکستان رو به خرابی گذاشت. از طرف دیگر پاکستان و ایران به پکت سنتو داخل شده، اما افغانستان بیطرفی را پیش گرفت که در نتیجه روز بروز پاکستان و ایران تقویه شده می رفتند. محمد داود خان صدراعظم افغانستان را به خطر می دید، لذا معاون رئیس جمهور امریکا نکسن را به افغانستان دعوت کرد و از وی خواهش کمک سلاح را کرد که کدام نتیجه بدست نیامد و همچنان از انگلیس ها در زمینه طالب کمک شد. تا بالاخره محمد داود خان لویه جرگه را دعوت کرد که اعضای آن قسماً انتخابی و بیشتر انتصابی بودند. بروز افتتاح لویه جرگه اعلیحضرت ظاهر شاه آمد و جرگه را افتتاح کرد. درختم آن محمد گل خان مومند خود را بریاست جرگه انتخاب [کاندید] کرد و فردای آن محمد داود خان صدراعظم پلان پیش کرد و ادعا نمود که همسایه ما تقویه شده، افغانستان سلاح اش بيمود[کهنه] و مهمانش از فعالیت مانده است. ما باید سلاح بگیریم، اما انگلیس و امریکا ما را سلاح ندادند. ما از جرگه اجازه میخواستیم که به ما موافقه کند که از هر مملکتی که سلاح بماند، سلاح بدست بیاوریم. جرگه صلاحیت داد که بهر میتود[طریق] که میتوانید و از هر جای که سلاح را بصورت آبرومندانه گرفته میتوانید، سلاح بگیرید و مسایل پشتونستان را تعقیب کنید.» او می افزاید: «در لویه جرگه بر علاوه وکیل ها، وزیر ها و یک عده صاحب منصب های بلند رتبه که من هم درین جمله شامل بودم، اشتراک داشتند و پس از موافقه گرفتن از لویه جرگه، محمد داود خان رئیس حکومت شوروی را با رئیس حزب کمونیست آن دعوت داد که به افغانستان بیایند.» (صفحه 74 تا 76)

عبدالرزاق خان در مورد نتیجه سفر سران شوروی بولگانین و خروسچف به کابل می نویسد: «به اساس مذاکره دو روزه، حکومت شوروی حاضر شد که به افغانستان کمک پولی و نظامی و قرضه بدهد. به اثر این مذاکره یک صد میلیون دالر طور قرضه منظور شد و بر علاوه ده بس به بلدیة و یک طیاره الوشن 14 را به مرام استفاده پادشاه و صدراعظم به قوماندان هوایی تسلیم دادند که ظاهراً یک کمک مساعد بود، اما امضای قرارداد گرفتن یک صد میلیون دالر قرضه از شوروی به گمان اغلب پلان اشغال افغانستان را بطور مخفی هم در برداشت، زیرا روسها از قدیم الایام آرزوی اشغال افغانستان را داشتند. فعلاً برایشان چانس طلائی بدست آمده بود و هر پروژه که در افغانستان بود، چه ساختمانی و چه نظامی در راه رسیدن به همین هدف بود.»

او در ادامه می افزاید: «داودخان به حیث صدراعظم، امور وزارت دفاع را نیز اجرا میکرد. وی به وزارت دفاع تشریف آورد و هیئتی از صاحب منصبان را که تحصیلات عالی داشتند و هم تجربه برای انتخاب سلاح روسی، نزد خود خواسته و هریک را هدایت لازم داد. هیئت ازین قرار بود: رئیس هیئت عبدالرزاق خان میوند برید جنرال و تخصص به مخابره داشت، خان محمد دگروال ارکان حرب تخصص اش به صنف پیاده بود، بنده عبدالرزاق قوماندان هوایی ارکان حرب و پیلوت، عمرخان جگرن ارکان حرب تخصص توپچی، محمد سرور خان ارکان حرب جگرن تخصص به تانک، عبدالله روکی جگرن تخصص سلاح قوای پیاده، قدیر خان جگرن انجنیر پیاده.» او علاوه میکند که: «داودخان به هیئت وظیفه داد که شما غور کنید به انتخاب سلاح، پس از آن رفتار شما طوری باشد که به هند پس از هند به مصر پس از مصر به چکوسلواکیه و پس از چکوسلواکیا به روسیه بروید. هیئت به اساس این پلان به پروگرام خود ادامه داد.» (صفحه 76 تا 78 کتاب)

د پانو شمیره: له 4 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکني د لیکنيزی بڼې پاروالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په څیر و لولئ

از این به بعد دگر جنرال عبدالرزاق خان بحث خود را به انکشاف قوای هوایی و نیز مدافعه هوایی که تازه تشکیل شده بود، متمرکز می سازد و قدم بقدم به شرح آن می پردازد که از ذکر جزئیات آن صرف نظر میگردد و تنها به این خاطره ایشان اکتفا میشود که می نویسد: «در احضارات جشن [استقلال] سال 1956 توانستیم که طیارات بیشتر را در جشن اشتراک دهیم. درین حساب طیارات جت بگرام و طیارات که به مزار [میدان دهادی] بودند، هر دو به مشق و تمرین شروع کردند... در میدان بگرام تعداد طیارات زیاد بود و به دو طرف "رنوی" ایستاده بودند. سه طیاره بالای رنوی آمده پرواز میکردند، بدین حساب در حدود صد طیاره بمبارد جیت میگ 17 و میگ اف 17 از میدان بگرام پرواز کرد و 18 طیاره بمبارد از مزار شریف و این هر دو گروه بالای میدان هوایی بگرام یکجا راندو [ملاقاتی شدند] کردند و رفتند از منطقه جشن گذشته، بعد از آن گروه بمبارد رفت به مزار شریف نشست و گروه که به بگرام می نشست، آهسته آهسته آمده و نشستند.» دگر جنرال با وجد خاص اعتراف میکند که: «بیش چشمان من چیزی فوق العاده که می گذشت این بود: زمانی یاد من می آمد که تیل بود طیاره نبود، طیاره بود تیل نبود، هر دویش بود، اما میدان نبود و وسایط و مخابره نبود، اما امروز آن کمبودها از بین رفته بود و وسایط بسیار عصری قومانده به واسطه دستگاه مخابره امروز پرواز طیارات بدون مشکل صورت میگیرند.» او می افزاید: «باور کنید همان روز از وجد اشک های من آمده و هیچ فراموش نمیکنم که قوای هوایی با وسایط داست داشته خود بحیث طیارات عصری طوری رسانده شدند که در دوسه تطبیقات عسکر موفق برآمدند.» (صفحه 86 تا 88 کتاب)

(ادامه دارد)

---

د پانو شمیره: له 5 تر 5

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکي په څیر و لولئ